

بررسی ادله اصل یا فرع بودن امامت از دو منظر عقل و کلام امامیه و عامه

عاطفه کاوسی نظام آبادی

چکیده

یکی از اصول اساسی دین مبین اسلام که اتمام و اکمال دین بر آن مترتب می باشد و محور تمامی اختلاف های شیعه و سنی است امامت است. امامت تنها رکن رکن دین مبین اسلام بوده که با توجه به آیات شریف قرآن ، موجب اکمال دین شده و حافظ تمامی شریعت نبوی است. به این معنا که سائر احکام شریعت و بلکه سائر اصول دیگر دین بر این امر بسیار مهم متوقف است. براساس قوانین عقل با کمی تأمل بدین برداشت می توان رسید که بعد از فقدان نبی مکرم اسلام تبیین گر شریعت حقیقی اسلام چه کسی خواهد بود و انتخاب خلف پیامبر بر عهده چه کسی می باشد ؟ در این مقاله ، به اختصار اصولی بودن امامت را با ادله عقلی و نقلی از نظر متکلمین عامه و امامیه به اثبات رسانده و سپس ادله اهل سنت مبنی بر فرع انگاری امامت را نقد و بررسی می شود.

واژگان کلیدی: اصل، فرع، امامت، عقل، کلام، امامیه، عامه.

مقدمه

امامت محوری ترین جایگاه را در منظومه اعتقادی شیعه دوازده امامی دارد، که نوع تعیین و نصب امام نیز در این مکتب با دیگر مکتب های اسلامی متفاوت است. در اصل اعتقاد به امامت و ضرورت آن، اختلاف قابل ملاحظه ای بین متکلمان مسلمان نیست؛ اما در اینکه این ضرورت، عقلی است یا نقلی (شرعی) و ضرورت آن بر مردم است یا بر خداوند؟ اختلاف های جدی وجود دارد.

اصلی ترین منشأ این اختلاف نوع تصویری است که از "امامت" وجود دارد؛ زیرا با آنکه تعریف امامت (ریاست عامه در امور دین و دنیا به نیابت از پیامبر) بین شیعه و اهل سنت یکسان است، با این حال در مفهوم و ماهیت و نوع تصویری که از امامت دارند، تخالف آشکار و غیر قابل جمع وجود دارد. که اصلی ترین اختلاف در تعیین امام است که یا توسط پروردگار متعال بوده یا توسط مردم.

از این روست که یکی از مباحث بسیار مهم امامت در علم کلام از گذشته تا بحال می توان در آثار علمای متکلم فرقی یافت، بحثی است که مترتب بر انتصاب امام بیدالله می باشد، زیرا امامیان از همان ابتدا به دلیل آنکه مقام امامت را امتداد مقام نبوت می دانستند معتقد بودند که امام را باید خداوند متعال تعیین کند. در این میان متکلمین سنی با ادله های خدشه بردار و عمدتاً از روی تقلید از بزرگان خود انتصاب الهی امام را پذیرا نبوده اند.

حال اگر اثبات شد که انتصاب امام از جانب خداوند متعال است و مقام امامت مقامی است از جانب خداوند متعال، انتخاب امام، دیگر از افعال مکلفین نمی شود در نتیجه از فروع دین نیست و بلکه از مسائل اصلی علم کلام و اصول دین می باشد و در این رابطه ادله هایی وجود دارد که این مطلب را از لحاظ عقلی و نقلی به اثبات می رساند. که در این مقاله به بررسی ادله های متناسب با موضوع با ضرورت عقل و نقل می پردازیم.

تعریف و ملاکهای اصول دین و فروع دین

برای بررسی کردن اینکه یک فعلی آیا جزء اصول دین و یا اصول مذهب و یا فروع دین است می بایست که این سه مقوله را بررسی نماییم و ببینیم که ملاکهای این سه مقوله چه چیزی است و کدامیک در امامت پیاده می شود

تبیین معنای اصل در لغت و اصطلاح

در لغت :

لغویون در این زمینه بیان کرده اند که اصل به معنای هر چیزی است که به آن احتیاج پیدا می شود اما او به چیزی احتیاج ندارد . برخی دیگر این طور معنا نموده اند که اصل ، هر چیزی است که سائر امور بر آن مبتنی است و به عبارتی دیگر اساس هر شیئی را اصل آن شیئی بیان کرده اند .^۱

برخی از علما وجه تسمیه علم کلام را به اصول دین بر همین معنای لغوی تطبیق نموده و بیان کرده اند که چون سائر علوم دینیّه متوقف است بر تصدیق پیامبر و در نتیجه تصدیق خدا لذا عقائد به اصول دین نامیده شده است .^۲

در اصطلاح :

در شریعت اصل به این معناست که سائر امور دین مترتب است بر آن شیئی و خود آن شیئی مترتب بر امور دیگری نمی باشد به عنوان مثال ، سائر امور دینی برای اصل مانند شاخ و برگ برای درخت هستند که آن اصل در حقیقت به منزله ریشه و تنه درخت محسوب می شود که درخت بدون شاخه و برگ باز هم درخت است ولی بدون ریشه و تنه دیگر درخت نمی باشد لذا در مسائل دین هم اگر اثبات شد که امری از اصول دین می باشد به این معناست که کسی که آن امر را شناسد و به آن اعتقاد پیدا نکند در حقیقت بهره ای از اسلام نبرده است اگر چه که به سائر امور دین را که جزء اصول دین نیستند ، اعتقاد داشته باشد .

شارح باب حادی عشر نیز بیان نموده : اصل در اصطلاح به قاعده و دلیل و سپس دین و شریعت گفته می شود که در حقیقت همان آورده های پیامبر باشد که نام دیگر آن دین و یا شریعت است .^۳

با این بیانی که گذشت معنای فرع نیز مشخص شد زیرا فروع دین عبارتست از هرآنچه که متوقف است بر اصول دین که تا آن اصول نباشد فروع هیچ ارزشی ندارد .

مرحوم آخوند در این زمینه می فرماید :

^۱ ر.ک : التعریفات، ص: ۱۲؛ التحقيق، ج ۱، ص: ۹۵

^۲ مجمع البحرین، ج ۵، ص: ۳۰۶

^۳ الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب، النص، ص: ۷۱ فی الاصطلاح یطلق علی الرّاجح و القاعدة و الدلیل و الاستصحاب. ثمّ الدین و الشریعة و الملة ألفاظ مترادفة باعتبار معناه العرفی یطلق کلّ منها علی الطریقة المأخوذة من النّبی (ص)، الاّ أنّها من حیث أنّها یترتّب علیها الجزاء تسمی دیناً، من قولهم: «کما تدین تدان»، و من حیث أنّها محلّ الوصول إلى زلال الحیاة الأبدیة و کمال السعادة السرمديّة تسمی شریعة

مراد از اصول دین هر آنچیزی است که در او علاوه بر علم و معرفت اعتقاد و التزام قلبی هم شرط است بخلاف فروع دین که ملاک در آن اولاً و بالذات در او عمل مقصود است اگرچه در آن هم به این عنوان که این فروع را پیامبر آورده می بایست که تصدیق نمود.^۱

بنابراین مراد از اصول دین هر باوری است که جزء ماهیت دین به حساب بیاید به گونه ای که قوام دین متوقف بر آن باشد.

تبیین معنای اصول مذهب

مذهب به معنای روش و عقیده است به این معناکه نوعی عقیده و برداشت از دین باشد لذا مذهب مترتب بر دین است ولی دین مترتب بر مذهب نیست یعنی کسی که یک اعتقادی که از اصول مذهب است را باور نداشته باشد باز هم مسلمان است. در این بحث هم اگر گفتیم که امامت از اصول مذهب است به این معناست که منکر امامت در حقیقت خارج می شود از مذهب امامیه نه از اصل دین اسلام.^۲

تقسیم دین به اصول و فروع

آنچه مسلم و واضح به نظر می رسد این است که در آیات و روایات چیزی به عنوان تقسیم دین به اصول و فروع دیده نمی شود و یا اینکه تعداد اصول دین، پنج امر و تعداد فروع دین ده امر باشد در متون دینی نیامده است. بلکه این دو مفهوم امری انتزاعی است که حاصل برداشت علما از آیات و روایات می باشد.

آنچه صحیح به نظر می رسد این است که تقسیم دین به پنج اصل و ده فرع صحیح نیست زیرا برخی امور است که از ضروریات است و حال آنکه علما آن را از اصول دین محسوب ننموده اند با توجه به این بیان این شبهه هم رفع می شود که (اگر تولی و تبری از اصول دین است و حقیقت امامت به معنی تولی و تبری باشد پس چطور در تقسیم مشهور این دو را از فروع دین به حساب آورده اند) بیان شد که ما این تقسیم را قبول نداریم لذا تولی و تبری را چون از مقومات امامت می دانیم این دو امر نیز از اصول دین محسوب می شود مگر اینکه ادعا شود که تولی و تبری امری است که مربوط به مقام عمل می باشد و به معنای اظهار دوستی و اظهار دشمنی با دشمنان ائمه است که البته این معناراً نمی توان قبول نمود زیرا ظاهر تولی و تبری عبارتست از اصل اعتقاد به این دو امر چنانچه در کلمات علما هم مشهود است.

مرحوم آیه الله خویی در این زمینه می فرماید آنچه ضروری دین به حساب می آید: ولایت به معنای حب و تولی است.^۳

^۱ در الفوائد الآخوند، الجديدة، ص ۱۶۸

^۲ بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية، ج ۲، ص: ۱۹

^۳ موسوعة الإمام الخوئي، ج ۳، ص: ۸۰

لذا اهل سنت هم تولى وتبرى به این معنا را قبول دارند یعنی به قول خودشان محب ائمه هستند و با دشمنان آنها دشمن می باشند .

پیشینه تاریخی بحث

در بین علما عده ای از افراد تصریح کرده اند که تعداد اصول دین پنج عدد می باشد . لکن در اینکه این پنج عدد چیست بین آنها اختلاف وجود دارد و ظاهر عبارت برخی دیگر این است که اصول دین ، پنج تا می باشد.

مرحوم سید مرتضی در پاسخ به این سؤال که تعداد اصول دین چند تا است ، بیان می کند آنچه متکلمین بیان

نموده اند این است که تعداد آن پنج تا می باشد که عبارتند از : توحید و عدل و وعد و وعید و منزلة بین المنزلتین، و امر به معروف و نهی از منکر و در انتها می گوید که متکلمین نبوت را در اصول دین ذکر نکرده اند .^۱ البته ایشان به متکلمین اشکال کرده اند که اگر نبوت را جزء عدل می گیرید پس تمامی اصول دیگر هم به جز توحید داخل در عدل می شود لذا تعداد اصول دین دو عدد می شود پس در اینکه نبوت و امامت از اصول دین هستند شکی نیست ولکن اگر کسی خواست به صورت موجز تعداد اصول را بشمارد بگوید دوتا ، و اگر کسی خواست به صورت مشروح بشمارد باید نبوت و امامت را هم به اصول دین اضافه نماید .^۲

با توجه به این عبارت فهمیده می شود که سید مرتضی قائل است که تعداد اصول دین ، هفت تایی باشد همچنین فهمیده می شود که ایشان امر به معروف را هم جزء اصول دین می داند .

برخی دیگر از علما در رساله فارسی خود به نام «اصول دین» می گویند :

بدان که اصول دین، سه چیز است: توحید، نبوت و معاد، اما عدل و امامت، از اصول مذهب است، پس هر که منکر یکی از سه چیز اول بشود، کافر و نجس ... اما اگر اقرار به آن سه داشته باشد و منکر عدل و امامت باشد، کافر نیست؛ لیکن شیعه هم نیست .^۳

همچنین مرحوم نراقی قول به ۵ تارا قبول نموده اند .^۴ برخی دیگر از علما نیز به این قول گرایش دارند .^۵

برخی از علمای اهل سنت بیان نموده اند که این تقسیم به اصول وفروع از کارهای متأخرین است اما در نزد محققین به نظر می رسد که فروع دین و مقام عمل بسیار مهمتر از مقام تدین قلبی باشد و چه

^۱ رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص: ۱۶۵

^۲ همان

^۳ میرزا ابو القاسم قمی، اصول دین (نسخه خطی، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، شماره ۸۲۰۸)

^۴ رسائل و مسائل (للنراقی)، ج ۲، ص: ۱۴۶ شکی نیست که چنین امری عمده اصول دین است - انیس الموحیدین، ص: ۱۳۷

^۵ میرزا جواد تیریزی، صراط النجاة، ج ۳، ص ۴۱۵.

اگر امامت را از اصول دین بدانیم لازمه اش این است که منکر امامت بلا فصل امیرالمؤمنین را از لحاظ کلامی کافر و در نتیجه مخلد در آتش جهنم بدانیم و از لحاظ فقهی اورانجس بدانیم .

اما اگر امامت را از فروع دین بدانیم لازمه آن نجاست نمی باشد البته می توان گفت از این باب که چون امامت امیرالمؤمنین بالتواتر ثابت شده و از ضروریات دین محسوب می شود لذا منکر آن در حقیقت منکر ضروری دین است که کافر محسوب می شود . مرحوم علامه در این زمینه می فرماید کسانی که نص به امامت امیرالمؤمنین را انکار کنند ، اکثر امامیه قائلند که چنین فردی کافر است زیرا ضروری دین را انکار کرده است مانند کسی که وجوب صلات و صوم را انکار کند . البته در کتاب منتهی تصریح می کند که امامت از ارکان و اصول دین است^۱ لکن مرحوم آقای خویی فرموده چون در نزد اهل سنت ولایت ائمه بالضروره ثابت نشده لذا نجس نیستند^۲ .

اقوال فقها درباره منکر امامت

علمای شیعه در حکم به کفر باطنی مخالفین اختلاف ننموده اند علامه مجلسی در این زمینه ادعای اجماع نموده است^۳ همچنین در این زمینه به افرادی مانند شیخ صدوق^۴ ، شیخ مفید^۵ ، سید مرتضی^۶ و از متاخرین افرادی مانند : مقدس اردبیلی^۷ (متوفی ۹۹۳)، سید نور الله تستری (متوفی ۱۰۱۹)، محقق لاهیجی (متوفی ۱۰۷۲)، ملا صالح مازندرانی (متوفی ۱۰۸۰)، صاحب حدائق (متوفی ۱۱۸۶)، ملا محمد مهدی نراقی^۸ (متوفی ۱۲۰۹)، صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶)، شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱) و حکیم سبزواری (متوفی ۱۲۸۹) اشاره کرد.

لکن علما در نجاست ظاهری مخالفین اختلاف نموده اند که در اینجا به برخی از این اقوال اشاره می شود :

۱. قائلین به کفر و نجاست مخالفین

بنا بر فرمایش صاحب حدائق مشهور قدما قائل بودند که مخالف ، کافر و نجس می باشد که صاحب حدائق می فرماید این قول موافق روایات ائمه می باشد . همچنین سیدمرتضی و مرحوم سید نعمت الله جزایری و شهیدثانی و

^۱ الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج ۵، ص: ۱۷۶

^۲ التنقيح في شرح العروة الوثقى، الطهارة، ۲، ص: ۸۶

^۳ حق اليقين، ص: ۵۱۹

^۴ الهداية، ص ۲۷. «يجب أن يعتقد أن المنكر للإمام كالمنكر للنبوّة والمنكر للنبوّة كالمنكر للتوحيد».

^۵ أوائل المقالات، ص ۷۷ انتفتت الامامية على أنّ من انكر امامة احد الانمة و جحد ما اوجب الله من فرض الطاعات فهو كافر ضالّ، مستحق للخلود في النار

^۶ رسائل شریف مرتضی، ج ۱، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

^۷ الحاشیه علی الالهیات، ص ۱۷۸ - ۱۷۹

^۸ انیس الموحّدين، ص ۱۳۷.

مرحوم شیخ عبدالنبی عراقی از متاخرین نیز قائل به نجاست آنان شده است.^۱

مرحوم ملاصالح مازندرانی می فرماید: کسی که ولایت را انکار نماید بزرگترین امر اصل از اصولی که پیامبر آورده را انکار نموده است لذا کافر است.

البته برخی از علما مانند شیخ طوسی بیان نموده اند که مخالف حکم کافر را دارد الا آن احکامی که با دلیل خارج شده است.^۲

در مجموع این قول به نظر می رسد که صحیح باشد. شاهد آن هم اینکه علما فقط در باب ارث و نکاح و حرمت دم گفته اند که مخالف حکم مسلمان را دارد اما در سایر ابواب حکم کافر را بار نموده اند مانند ذابح در تذکيه و فقير در باب زکات و نماز بر میت سنی که شیعه بودن شرط است و یا در باب غیبت و تهمت اکثر علما بیان نموده اند که غیبت و تهمت عامه جایز است زیرا مومن نیستند و حرمتی ندارند و ظاهر روایت امام صادق نیز همین است: «الاسلام شهادة ان لا إله الا الله و التصديق برسول الله صلى الله عليه و آله، به حققت الدماء و عليه جرت المناكح و المواريث و على ظاهره جماعة الناس»

مؤید این ادعای ما هم اینکه مرحوم علامه مجلسی می فرماید اصل در حکم مخالفین نجاست است و لکن قبل از ظهور امام عصر چون روابط شیعه با سنی زیاد است بخاطر تسهیل بر شیعیان حکم به طهارتشان می شود لکن با ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه دوباره حکم به نجاستشان می شود.^۳

مرحوم صاحب مفتاح الکرامه نیز قائل است که اصل اولی بر نجاست آنان است و در زمان تقیه آنان طاهر هستند (و الحاصل ان طهارتهم مقرونة بالتقية أو الحاجة و حيث ينتفيان فهم من الكافرين قطعاً)

۱. قائلین به طهارت عامه

مرحوم صاحب حدائق این قول را به متاخرین امامیه نسبت می دهد از جمله محقق حلی در معتبر که فرموده خوردن سؤر آنها اشکالی ندارد زیرا پیامبر از باقیمانده ظرف آب عایشه می خورده و...

^۱ رسائل و مسائل (للنراقي)، ج ۲، ص: ۱۴۶ والمعالم الزلفی فی شرح العروة الوثقى، ص: ۳۵۷ ایشان بیان نموده که حررنا رسالة أخرى و سميناها بان تارك الولاية كافر و شرعنا فيه بالأدلة الأربعة ثم بعد مقدار من الكلمات بدا لي من تعرض الأدلة الأربعة و اكتفينا فقط بالأخبار و ذكرنا فيها تسعمائة و تسعة و تسعون حديثاً في كفرهم عن مأخذ صحيح مذكور بالتعداد و كل تلك بين نص في كفرهم و هو أكثرها و ظاهر فيه و ان ما يقرب الى ستين منها متواتر لفظاً

^۲ الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج ۵، ص: ۱۷۶

^۳ مرآة العقول ج ۱۱ ص ۱۹۱ و درحق اليقين، ص: ۵۲۰ : ایشان می فرماید: آنچه از اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند و از جهنم بیرون نمی آیند و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون خدا میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قائم غالب خواهد آمد و شیعیان را معاشرت و مواصالت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد در این دولتهای باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحه ایشان را حلال دانند و دختران از ایشان بخواهند و میراث بایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را برایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب ظاهر شود حکم بتپرستان را بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل کفار باشند چنانچه شیخ مفید و شیخ شهید ثانی باین نحو تصریح کرده اند و باین وجه جمع میان همه احادیث میشود.

البته ظاهر عبارت شیخ مفید این است که اجماع شیعه بر این است که مخالف، کافر اخروی است نه دنیوی.^۱

برخی از روایات نیز به این قول اشاره دارد «الاسلام شهادة ان لا إله الا الله و التصديق برسول الله صلى الله عليه و آله، به حقتن الدماء و عليه جرت المناكح و المواريث و على ظاهره جماعة الناس» لذا اكثر علما كه اهل سنت را مسلمان می دانند بیان نموده اند كه روایاتی كه دلالت بر فر مخالفین می كند در حقیقت كفر در آن روایات به معنای كفر در مقابل ایمان است نه اسلام^۱ به این معنا كه در متون دینی ما دو مفهوم داریم یکی مسلمان و دیگری مؤمن به این معنا كه اسلام اعم از ایمان است و تنها شرط دخول در بهشت و قبولی اعمال داشتن ایمان است نه اسلام.

۱. برخی از علما نیز بیان نموده اند كه عامه از اقسام نواصب هستند یعنی دایره ناصبی را توسعه داده اند و تمسك نموده اند به برخی از روایات كه می فرماید «لیس الناصب من نصب لنا أهل البيت لا تك لا تجد رجلا يقول انا أبغض محمدا و آل محمد، و لكن الناصب من نصب لكم و هو يعلم انكم تتولونا و انكم من شيعتنا

روایة موسى بن محمد قال: «كتبت إليه يعني علي بن محمد عليه السلام اسأله عن الناصب هل احتاج في امتحانه الى اكثر من تقديمه الجبت و الطاغوت و اعتقاد إمامتهما؟ فرجع الجواب من كان على هذا فهو ناصب»

و از آنجا كه اهل سنت با شیعه میانه خوبی ندارند و بغض شیعه را دارا هستند در نتیجه بغض باشیعه یعنی بغض با اهل بیت زیرا خصوصیتی در شیعه غیر از ولایت ائمه نمی باشد، لذا اهل سنت ناصبی محسوب می شوند

ونجس هستند.^۲

برخی دیگر از علما فرموده اند كه معاند باحضرت زهرا و من یحذو حذو الائمة نیز حكم نجاست را دارند.^۳

^۱ محمد حسن نجفی، جواهر الكلام، ج ۶، ص ۶۰ فلعل ما ورد فی الأخبار الكثيرة، من تكفير منكر على عليه السلام محمول على إرادة الكافر في مقابل الإيمان و شیخ انصاری، كتاب الطهارة، ج ۲، ص ۳۵۲. و سید محسن حکیم، مستمسك عروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۹۴

^۲ ابن ادریس و شهید ثانی و صاحب حدائق سند العروة الوثقی ج ۲، ص: ۱۷۸

^۳ العروة الوثقی مع تعلیقات السید مصطفی الخمینی، ص: ۱۰۰

نتیجه گیری

منصوص عند الله بودن امامت همواره یکی از اصول اعتقادی شیعیان امامی بوده است. تبیین این اصل اعتقادی نیز در لسان علمی اندیشوران امامی مسیر تکاملی داشته است، آنها بر اساس آنکه امامت را امتداد نبوت می دانستند و معتقد بودند که امامت نیز به سان نبوت به نصب الهی تحقق می یابد و بدین دلیل از اصول دین شمرده می شود که پس از تبیین آراء و اقوال و ادله امامیه و اهل سنت و نقد و بررسی ادله عامه به این نتیجه رسیدیم که امامت از اصول دین است نه از فروع دین.

منابع

- قرآن کریم ترجمه حضرت آیت الله مکارم شیرازی
- السيوري، مقداد بن عبد الله، الباب الحادي عشر مع شرحه النافع يوم الحشر و مفتاح الباب، آستان قدس رضوى، مشهد، چاپ ۱۳۶۸، ۱۵
- خرازی، سيد محسن، بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية، موسسه نشر اسلامي، قم، ۱۳۹۲
- انصاری، محمد بن علی، رسائل الشریف المرتضى (فرائد الاصول)، دار القرآن کریم، قم، ۱۳۹۰
- ابن تیمیه حرانی، احمد، مجموع الفتاوى، مكتبة ابن تیمیه، قاهره، مصر، چاپ دوم سال ۱۴۰۹
- علامه حلی، حسن بن یوسف، الألفین، ترجمه جعفر وجدانی، نشر محمودی، تهران، ۱۳۸۵
- جرجانی، سید شریف، شرح مواقف، از منشورات شریف رضی، قم ایران، چاپ یکم، سال ۱۴۱۲
- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، نشر اسوه، تهران، چاپ ۱۳۹۰، ۱۲
- ابن بابویه، محمد بن علی، امالی شیخ صدوق، ترجمه محمد علی سلطانی، ارمغان طوبی، چاپ اول، ۱۳۸۹
- الکهنوی، میرحامد حسین، عبقات الانوار، قم، نشر سیدالشهدا، چاپ اول، ۱۴۰۴
- امینی، شیخ عبدالحسین، الغدير، مرکز الغدير، چاپ سوم، سال ۱۳۸۷
- موسوی، سید شرف الدین، المراجعات، ترجمه محمد جعفر امامی، تهران، چاپ هفدهم، ۱۳۹۲
- مصباح، محمد تقی، آموزش عقاید، نشر بین الملل، تهران، چاپ پنجاه هشتم، ۱۳۹۱
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، حق الیقین، نور محبت، تهران، ۱۳۹۱